روایتی از زندگی بومیان کیش ۲

دعوت جوانان بومی جزیره به حضور در دوبی

آزاده تاج‌علی: هفت سال است در هرجای جزیره که راه می‌روند دارند به عربی درباره راه‌اندازی کافه صحبت می‌کنند. جاسم و محمد دو برادر ۳۲ و ۳۰ ساله، از سال ۹۵ تا امروز دیگر کاری نبوده که برای راه‌اندازی یک کافه محلی به سبک عربی خودشان نکرده باشند، دری نبوده که نکوبیده باشند و حرصی نبوده که نخورده باشند، اما هنوز نتوانسته‌اند مانند بسیاری از تهرانی‌ها در جزیره کیش کافه‌دار شوند؛ چون می‌گویند: پارتی نداریم و این انگار تنها چیزی است که برای ما محلی‌ها در سازمان منطقه به درد می‌خورد.

آنها برای راه‌انداختن کاری که کمی مدرن‌تر از صیادی‌های مرسوم در کیش باشد، از ابتدا به فکر بازسازی یک خانه قدیمی عربی با همه جزئیات فرهنگی‌اش بودند، اما در گذر ماه‌ها و فصل‌ها، تنها حرف مهمی که از مدیران شنیده‌اند، این بوده که: بروید در دوبی سرمایه‌گذاری کنید.

با محمد که همیشه یک کلاه ورزشی به سر دارد و تأکید می‌کند فارسی‌ام خوب نیست، توانستیم گفت‌وگویی درباره مشکلات جوانان بومی در جزیره ترتیب دهیم. کافه‌ای که هنوز مجوزش را هم نتوانسته بگیرد در روستای تاریخی باغو قرار دارد. یک جای به قول گردشگران، پَرت اما، بسیار باهویت و زیبا؛ جایی که هنوز چوپان، کَهره (بزغاله)، درختان انجیر معابد، تنور و چاه‌های قدیمی آب دارد، ولی برای دسترسی به این همه جذابیت گردشگری‌اش فقط یک راه خاکی بی‌نام و نشان با ردی مبهم از لاستیک‌های شش‌چرخ و موتور دیده می‌شود. شش‌چرخ در کیش مهم‌ترین وسیله نقلیه جابه‌جایی اثاث و اسباب‌هاست. محمد هم به‌تازگی توانسته این دستگاه مهم را بخرد و در هوای ۴۰ درجه با رطوبت ۷۰ درصد، فقط با سایه کوچک کلاهش تاب‌آوری و تردد کند.

از پیچ جاده خاکی می‌گذرم و می‌توانم از پس گردوغبار فزاینده که با عبور هر خودرویی برمی‌خیزد، یک پلاکارد رقصان در باد شرجی ببینم که رویش نوشته: «قریبا»: این همان coming soon دیگران در مال‌های غیرتاریخی کیش است. می‌شود حس کرد همین یک کلمه با چه افتخاری از عرب‌بودن، به تابلونویسی سفارش داده و نصب شده است. کسی نداند فکر می‌کند مدیران کافه چه دل خوشی دارند که ماه‌هاست نگذاشته‌اند این کلمه امیدبخش از سردر اینجا محو شود. محمد می‌نشیند کنار نخلی که به تازگی از خانه دایی‌اش برای کافه هدیه شده و با هزار زحمت به اینجا منتقل کرده‌اند. او از نخستین تجربه‌هایش از درک دنیای بومی‌بودن می‌گوید: به دبستان که می‌رفتم، فهمیدم ما چون بومی هستیم باید درد بیشتری در کیش تحمل کنیم، چون مثلا هم ما گاهی دیر می‌رسیدیم به مدرسه هم غیربومی‌ها، اما فقط ما بودیم که تنبیه بدنی می‌شدیم و آنها هیچ‌وقت کتک نمی‌خوردند. جالب بود که این تنبیه‌شدن را اگر برای خانواده هم تعریف می‌کردیم باز با ما دعوا می‌شد. هنوز که یادم می‌آید یک معلم غیربومی چقدر من را کتک می‌زد، حلالش نمی‌کنم. اما خوبی‌اش این بود که از بچگی یادمان داد تبعیض چه شکلی است. آن هم درست در جایی که از اول برای خود ما بوده.

او ادامه می‌دهد: ۱۰ساله که شدیم دیگر بعد از تعطیلی مدرسه‌ها باید کار می‌کردیم. البته فقط صبح تا ظهر آزاد بودیم و از ظهر می‌رفتیم کلاس قرآن که این یک سنت قدیمی است و همین الان هم بچه‌های بومی در کلاس قرآن هستند. ما صبح زود می‌رفتیم و می‌نشستیم روی صخره‌های بلند کنار دریا که ردیفی از بچه‌ها با قلاب می‌آمدند برای ماهیگیری. آنجا در واقع کنار مصیف (اتاق تابستانی) یک خانه بزرگ قدیمی بود. خانه حسینی‌ها که حیاطش آن موقع می‌شد دریا. آنجا ارتفاع زیادی داشت و ما برای رسیدن به جای ماهیگیری مخصوص خودمان دوتا، مجبور بودیم در ارتفاع بالا، از درزهای میان صخره‌ها به سختی عبور کنیم و حواسمان باشد که به دریا پرت نشویم. ما از همان سال‌ها با کلی تلاش در کیش کار می‌کردیم. من و جاسم، ماهی دیایو می‌گرفتیم و لابه‌لای گونی‌های خیس می‌پیچیدیم. بعدش ماهی‌ها را روی فرغون در کوچه‌پس‌کوچه‌های سفین می‌چرخاندیم تا با یک ترازوی قدیمی، کیلویی ۷۰۰ تا تک‌تومنِ آن روزها بفروشیم.

محمد به یاد آن روزها خنده‌ای سر می‌دهد و رو به برادر کوچک‌ترش می‌گوید: چه سختی‌هایی در زندگی کشیدیم. اما کاش سختی‌ها همان شکلی بود. چون وقتی به سربازی رفتم و برگشتم متوجه شدم نمی‌خواهم کار صیادی را ادامه بدهم چون به نظرم خیلی قدیمی بود و من و برادرم باید به فکر یک کار جدیدتر می‌بودیم. آن سال‌ها یعنی حدود ۹۵، کافه بازکردن در جزیره رایج شده بود. اما وقتی خوب فکر کردم دیدم بازکردن یک کافه مثل همه کافه‌هایی که تهرانی‌ها می‌آیند راه می‌اندازند، چه فایده‌ای دارد. همین شد که تصمیم گرفتم کافه‌ای بسازیم که فرهنگ و تاریخ زندگی ما عرب‌ها در جزیره کیش را نشان بدهد. گشتیم و گشتیم تا یک زمین پیدا کنیم، اما اصلا موفق نشدیم.

محمد توضیح می‌دهد: آن موقع سنمان خیلی کم بود و کسی هم نبود که راهنمایی‌مان کند. رفتیم به سازمان منطقه آزاد کیش، جایی که گفتند زمین برای گردشگری می‌دهند. تا یک مدت کارمان این بود که نامه ببریم برایمان تایپ کنند. چون خودمان فارسی‌مان خوب نبود و تایپ هم بلد نبودیم باید می‌رفتیم به یک قسمتی از دادگاه کیش که نامه‌های اداری تایپ می‌کردند. بعد می‌بردیم دبیرخانه سازمان و بعد هم که باید ماه‌ها می‌دویدیم دنبال نامه که یک جایی گم شده بود. همین‌جایی که الان خیلی رونق گرفته در سفین، آن موقع یک زمین خالی بود که ما دست رویش گذاشتیم، چون پارکینگ هم کنارش داشت، اما یک جا فهمیدیم که به ما هیچ‌وقت نمی‌دهند چون پارتی غیربومی نداریم. از طرفی هم نمی‌خواستیم به ریش‌سفیدهای خودمان رو بزنیم که آنها پارتی غیربومی به ما معرفی کنند. یک روز فهمیدیم زمین را به یک غیربومی داده‌اند. چقدر هم درخت کَند. کاری که ما بومی‌ها نمی‌کنیم. این وضع ادامه داشت تا جایی که که یک روز یکی از فامیل‌هایمان گفت من یک زمین متروکه در باغو دارم. بروید ببینید شاید به دردتان بخورد.

او در حالی که بلند شده و با طناب و سطل چاه حیاط کار می‌کند ادامه می‌دهد: با جاسم بلند شدیم آمدیم این طرف جزیره که از سفین ما دور است. رسیدیم به جایی که فامیلمان آدرس داده بود. فکر می‌کنید چه دیدیم؟ از موتور که پیاده شدیم، دیدیم کهره‌ها دارند در حیاط، خیلی خوشحال و خرم می‌چرند. اینجا هم فقط یک جای مخروبه بود که اصلا نتوانستیم یک لحظه تصورش را هم بکنیم که می‌شود آن را به کافه تبدیل کرد. رفتیم و ناامید به مادرمان گفتیم برایمان دعا کند چون به در بسته خورده‌ایم و تنها زمین پیداشده هم اصلا شرایط خوبی ندارد. این موضوع گذشت و چند ماه بلاتکلیف بودیم. این وسط بدترین اتفاق یعنی کرونا هم سروکله‌اش پیدا شد، اما ما باز هم ناامید نشدیم و وقتی قرنطینه‌ها کمتر شد، بالاخره به این نتیجه رسیدیم که برویم روی همان زمین کار کنیم چون به هر حال جاسم هم مهندسی درس خوانده و لااقل خیلی چیزها را خودمان می‌توانستیم بسازیم.

این فعال گردشگری جنوب، توضیح می‌دهد: به چوب‌های سقف، درِ کشویی ورودی، درهای رنگ‌شده و گلدان‌های چوبی، به همه آجرچینی‌های حیاط و اتاق‌ها و سالن نگاه کنید. همه کار دست جاسم است. خودش با همان راه پدرها و پدربزرگ‌هایمان و با کمک درسی که خوانده اینها را ساخته و برایشان واقعا عرق ریخته است. اما خب خوب جایزه‌ای هم نصیبش شد. از آن سال اول که نخاله‌های زمین را با بابکَت جمع کردیم و شروع کردیم به تمیزکاری تا همین امروز چهار بار جاسم را دادگاهی کردند. این اجرائیات هر بار که ما یک مرحله جلو می‌رفتیم می‌آمد و می‌گفت مجوز ندارید باید خراب کنیم. ما هم هرچه توضیح می‌دادیم که چند سال خیلی تلاش کردیم، اما بدون پارتی کارمان را راه نمی‌اندازید، فایده‌ای نداشت. ولی ما بومی‌ها یک سرسختی خاصی داریم. نه من نه جاسم با آن همه ماجرای دادگاه ناامید نشدیم. تا جایی که دیگر خود سازمان فهمید ما واقعا روی زمین فامیل خودمان داریم کار می‌کنیم. همین هم شد که دادستان دستور صدور مجوز داد و این آخرها تنها کمک و مساعدتشان این بود که دائم برای تخریب نیایند و ما را سکته ندهند.

محمد تاکید می‌کند: زمین‌دادن برای کار یک چیز است برای زندگی چیز دیگر. ما جوانان بومی الان به‌شدت مشکل خانه داریم. این هم وقتی است که سازمان به تاکسیران‌ها زمین مسکونی داده. جالب است که در بین این همه تاکسیران جزیره کیش اگر بگردی فقط یک یا دو نفر مجوز تاکسی دارند. مجوزدارها بیشترشان شیرازی یا فسایی هستند. در حالی که اگر عدالت بود، ما بومیان باید اولویت می‌داشتیم در جزیره خودمان. حالا با این وضع و تبعیض‌ها من خبر دارم که بیشتر هم‌سن‌وسال‌های من که بومی هستند می‌خواهند زودتر از کیش مهاجرت کنند و بروند جای دیگری. فکر کنید ما در محله خودمان یعنی سفین قدیم حق نداریم یک در برای خانه‌مان اضافه کنیم یا کمترین تغییری در خانه بدهیم. باید سازمان به ما اجازه بدهد ولی در کل جزیره بعضی از بسازوبفروش‌ها کلی تخلف کرده‌اند و کارشان هم پیش رفته است. شانس آنها این است که در منطقه کارمندنشین و نه بومی‌نشین فعالیت می‌کنند. در کل هم به این نتیجه رسیده‌ایم که سازمان با ما بومی‌ها مشکل دارد، از قدیم هم مشکل داشته است.

این بومی جزیره کیش با حسرت ادامه می‌دهد: وقتی نگاه می‌کنم چند سال از عمرمان تلف شده، اما هنوز کافه را افتتاح نکرده‌ایم. اینکه خوب است، هنوز حتی مجوز به ما نداده‌اند. دیگر البته ما هم داریم راه چند نفر از آشناها را می‌رویم. آنان به ما گفتند شما کارتان را بکنید. درست بعد از افتتاح کافه که مردم بروند و بیایند سازمان خودش مجبور می‌شود مجوز بدهد. گرچه ما به قدری سختگیر هستیم که برای افتتاح کافه هیچ‌وقت عجله نکردیم. در کمترین جزئیات ساخت درها و پنجره‌های چوبی بارها به بندر کنگ رفتیم. بارها از جاهای دیگر جنوب قیمت گرفتیم. آخرش هم به این نتیجه رسیدیم که همه پنجره‌ها را بدهیم به جای استان خودمان در استان بوشهر بسازند و بیاورند.

محمد پس از همه این حرف‌ها و خاطره‌های سخت و حسرت‌بار می‌گوید: ما از روز اول خوب می‌دانستیم که راه درازی برای راه‌انداختن کافه در پیش داریم اما خیلی روزها فقط با دیدن همین تابلو قریبا، خودمان به خودمان قوت قلب می‌دهیم. ما وقتی کسی ناراحت نشسته و مشکلات زیاد دارید به او می‌گوییم: خَله علی الفوقی. این یعنی بگذار برای آن بالایی. خدا خودش حل می‌کند.

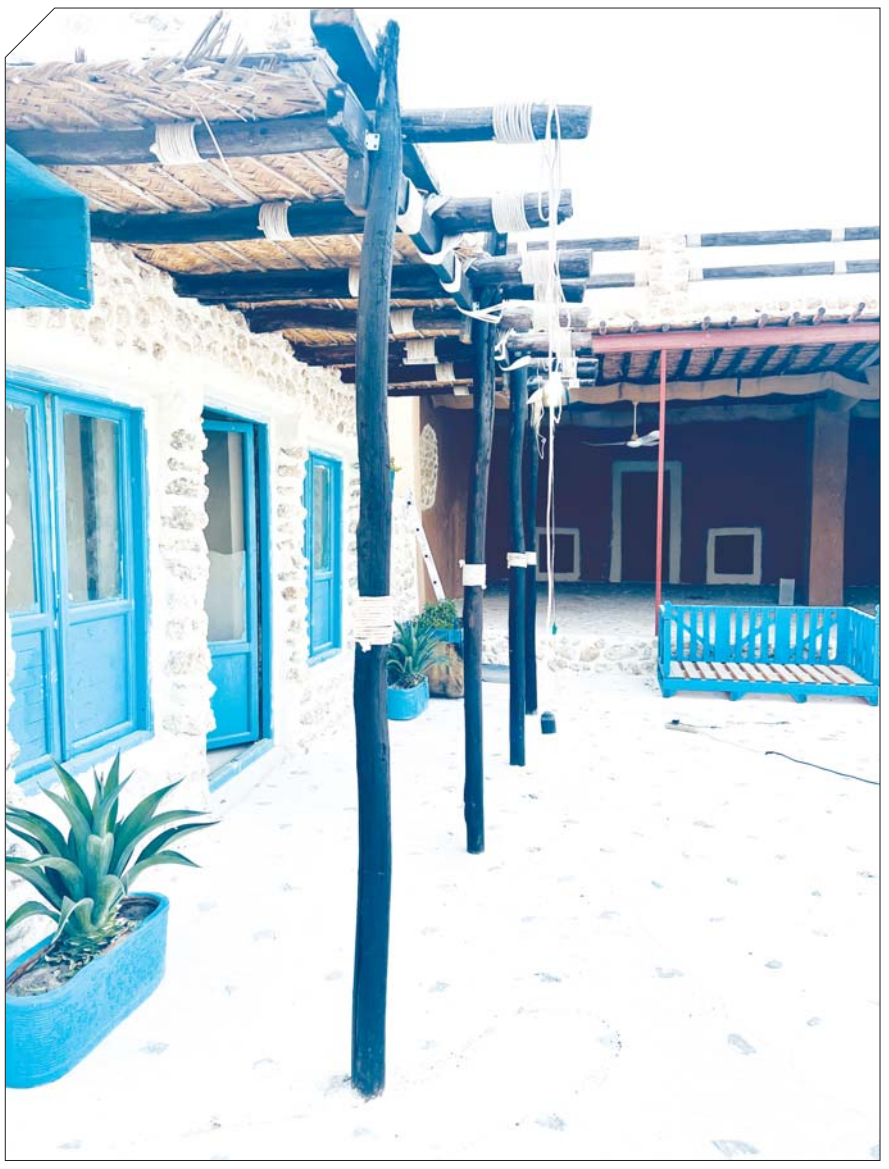

خبر

نمرات چه پایه‌ای در سابقه تحصیلی کنکور ۱۴۰۳ لحاظ می‌شود؟

ایسنا: ۱۴ و ۱۵ تیر سال جاری دومین مرحله از کنکور سراسری سال ۱۴۰۲ برگزار شد. از آنجایی که سهم سوابق تحصیلی در کنکور امسال ۴۰ درصد و به صورت قطعی است، کنکور سراسرس امسال از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

منظور از سابقه تحصیلی همان نمرات امتحانات نهایی و تشریحی است. درواقع سابقه تحصیلی هر داوطلب میانگین وزنی نمرات دروس عمومی و تخصصی در هر رشته تحصیلی دوره دوم متوسطه (در نظام آموزشی جدید یا ۶-۳-۳) یا دیپلم و پیش‌دانشگاهی (در نظام آموزشی قبلی) است. درباره داوطلبان فارغ‌التحصیل نظام قدیم آموزشی نیز از سال ۱۴۰۲ سابقه تحصیلی شامل نمرات ترازشده دیپلم و پیش‌دانشگاهی است. سهم سوابق تحصیلی برای کنکور امسال یعنی سال ۱۴۰۲ و کنکور سال بعد ۱۴۰۳ تنها معطوف به نمرات سال آخر متوسطه یعنی پایه دوازدهم می‌شود؛ اما در سال ۱۴۰۴ نمرات پایه‌های یازدهم و دوازدهم و از سال ۱۴۰۵ به بعد براساس نمرات پایه‌های سه سال آخر (دهم، یازدهم و دوازدهم) است.

همچنین تاثیر قطعی سابقه تحصیلی که برای کنکور امسال سهم ۴۰درصدی داشت، در کنکور ۱۴۰۳ سهم قطعی ۵۰درصدی و از کنکور ۱۴۰۴ به بعد سهم قطعی ۶۰درصدی دارد. درواقع از این پس کنکور سراسری دو مرتبه برگزار می‌شود، داوطلب می‌تواند به اختیار خود، در یک یا هر دو آزمون شرکت کند و طبق برنامه زمانی یادشده به سمت و سویی پیش می‌رود که درنهایت سوابق تحصیلی تاثیر قطعی ۶۰درصدی در رتبه نهایی کنکور داوطلب خواهد داشت.

کارنامه صادره برای نمره کل داوطلب تا دو سال معتبر و برای انتخاب رشته و پذیرش در دانشگاه قابل استفاده خواهد بود. در آزمون کنکور سراسری صرفا دروس اختصاصی در هر گروه آزمایشی مورد امتحان خواهد بود و دروس عمومی در آزمون کنکور سراسری مورد امتحان به صورت تستی نخواهد بود و به جای آن نمرات دروس عمومی به صورت سؤالات تشریحی در معدل امتحانات نهایی وزن مشخصی خواهد داشت.

سهم سوابق تحصیلی در رتبه کنکور

در آزمون سراسری سال ۱۴۰۲ (برای ورود به سال تحصیلی آموزش عالی ۱۴۰۳-۱۴۰۲) نمره کل سابقه تحصیلی فقط براساس نمرات نهایی دروس عمومی و تخصصی پایه دوازدهم دانش‌آموزان محاسبه می‌شود و به میزان ۴۰ درصد در نمره کل داوطلب تاثیر قطعی خواهد داشت. در آزمون سراسری سال ۱۴۰۳ (برای ورود به سال تحصیلی آموزش عالی ۱۴۰۴-۱۴۰۳) نمره کل سابقه تحصیلی فقط براساس نمرات نهایی دروس عمومی و تخصصی پایه دوازدهم دانش‌آموزان محاسبه می‌شود و به میزان ۵۰ درصد در نمره کل داوطلب تاثیر قطعی خواهد داشت. در آزمون سراسری سال ۱۴۰۴ (برای ورود به سال تحصیلی آموزش عالی ۱۴۰۵-۱۴۰۴) نمره کل سابقه تحصیلی فقط براساس نمرات نهایی دروس عمومی و تخصصی پایه‌های یازدهم و دوازدهم دانش‌آموزان محاسبه می‌شود و به میزان ۶۰ درصد در نمره کل داوطلب تاثیر قطعی خواهد داشت.

در آزمون سراسری سال ۱۴۰۵ (برای ورود به سال تحصیلی ۱۴۰۶-۱۴۰۵) و بعد از آن، نمره کل سابقه تحصیلی براساس نمرات نهایی دروس عمومی و تخصصی پایه‌های دهم، یازدهم و دوازدهم دانش‌آموزان محاسبه شده و به میزان ۶۰ درصد در نمره کل داوطلب تاثیر قطعی خواهد داشت. همچنین برای داوطلبان فارغ‌التحصیل نظام قدیم از امسال (۱۴۰۲) نمره کل سابقه تحصیلی براساس نمرات ترازشده دروس عمومی و تخصصی دیپلم و پیش‌دانشگاهی محاسبه می‌شود و به نسبت گفته‌شده در هر سال تاثیر قطعی خواهد داشت. برای داوطلبان فارغ‌التحصیل سال ۱۴۰۱ و قبل از آن (که سابقه تحصیلی دوره متوسطه کم‌تاثیر بوده؛ بنابراین مورد توجه نبوده است)، وزارت آموزش و پرورش ضمن ترازیابی نمرات و محاسبه نمره کل سابقه تحصیلی و ایجاد سابقه تحصیلی برای همه فارغ‌التحصیلان، امکان ترمیم سابقه تحصیلی را (یک بار) فراهم کرده است.

نکات مهم درباره ایجاد سابقه و ترمیم نمره

دانش‌آموزان و فارغ‌التحصیلان می‌توانند برای ایجاد سابقه و فارغ‌التحصیلان می‌توانند برای ترمیم نمره اقدام کنند. افرادی که در درسی یا در همه دروس نمره آزمون نهایی ندارند یا دیپلم رشته‌ای دارند و در رشته غیرمتناظر خود می‌خواهند شرکت کنند، باید «سابقه» ایجاد کنند. برای ایجاد سابقه اگر متقاضی دانش‌آموز باشد، در مدرسه خود و اگر فارغ‌التحصیل باشد، در مدارس بزرگسال ثبت‌نام را قطعی و کارت ورود به جلسه را از سامانه دریافت می‌کند. فارغ‌التحصیلانی که مدرک خود را گرفته‌اند، در هر زمانی می‌توانند برای ترمیم نمره اقدام کنند. اگر متقاضیان نمره‌ای را در آزمون نهایی کسب کرده‌اند و می‌خواهند آن نمره را ارتقا دهند، می‌توانند در هر نوبتی برای ارتقای نمره یک درس تا تمام دروس به‌عنوان «ترمیم نمره» اقدام کنند.

نحوه ثبت‌نام برای ترمیم نمره و ایجاد سابقه از طریق my.medu.ir است و متقاضیان از طریق این سامانه می‌توانند درخواست دهند.

محسن هر شب خواب قصاص می‌بیند

شرق: محسن جوانی است که در یک دعوا دوستش را با ضربه چاقو به قتل رسانده است. مقتول دوست صمیمی محسن بوده و پدر و مادر محسن هفت سال تلاش کردند تا موفق شدند اولیای دم را راضی به گذشت کنند. حالا گرهی جدید در زندگی این خانواده درست شده است. پدر محسن از مردم درخواست کمک کرده و می‌گوید زندگی‌اش تحت تأثیر کارهایی که پسرش کرده، به هم ریخته و خانواده‌اش متلاشی شده، تراژدی واقعی برای این مرد زندگی با کابوس مرگ فرزند گناهکارش است؛ اما دارد تلاش می‌کند مبلغ دیه‌ای را که اولیای دم خواسته‌اند، بپردازد. داستان زندگی محسن و پدرش را اینجا بخوانید و اگر تمایل داشتید به این پدر داغدار کمک کنید، به شماره حساب ۵۰۲۲۲۹۱۰۸۶۶۷۴۴۲۹ به نام شهرزاد همتی یکی از روزنامه‌نگاران معتمد واریز کنید. لازم به ذکر است موضوع پرونده از سوی مقامات قضائی مورد تأیید قرار گرفته و درصورتی‌که خیّری بخواهد مستقیما بر پرداخت وجه نظارت کند یا با قاضی اجرای احکام صحبت کند، می‌تواند با ما تماس بگیرد. گفت‌وگوی پدر محسن با اعتمادآنلاین را بخوانید.

◆ چند سال است پسرتان در زندان است؟

هفت سال. از روزی که بازداشت شد در زندان است.

◆ پسرتان مرتکب قتل شده است؟ توضیح دهید چه کسی را کشته و چطور این اتفاق افتاده است.

هفت سال پیش پسرم به خانه دوستش رفته بود. در آنجا یک میهمانی دوستانه داشتند. این را که دقیقا آنجا چه اتفاقی افتاده و چرا با هم درگیر شدند، من نمی‌دانم. فقط می‌دانم بین این دو دوست درگیری شده، صاحب خانه (دوست دیگر) به آنها گفته بروید خیابان دعوا کنید، در خانه من دعوا نکنید. بچه من و مقتول را بیرون کرده، آنها هم در خیابان دعوا کردند و حین درگیری ضربه‌ای با چاقویی که دست بچه من بوده، به گردن مقتول وارد می‌شود.

◆ تلاشی برای نجات مقتول شده؟

بچه من می‌گوید همان موقع ماشین گرفتم که برسانم بیمارستان؛ اما پلیس رسید و گفت نمی‌شود تو که مجرم هستی، بروی و فرار می‌کنی. زنگ زدند آمبولانس بیاید، آمبولانس هم دیر رسیده و آن‌قدر خون از آن بچه رفته که تمام کرده است.

◆ پسرتان دعوایی بود؟

نه خدا شاهد است.

◆ پس چرا چاقو داشت؟

کارد میوه‌خوری بوده، از خانه‌ای که در آن میهمان بودند برداشته. حالا فکر کرده شاید می‌تواند این‌طوری جلوی ضربات مقتول را بگیرد.

◆ شما فرزند دیگری هم دارید؟

خدا شاهد است زندگی‌ام نابود شده، من سه بچه دارم. یکی که حالا زندان است. زنم به این پسرم خیلی وابسته بود و بچه بزرگم است، با بقیه فرق دارد. ما ورامین بودیم، بچه‌ام هم زندان ورامین بود. بعد که او را بردند زندان رجایی‌شهر، زندگی من نابود شد. زنم از ورامین می‌رفت تا آن طرف کرج تا می‌رسید، وقت ملاقات تمام شده بود، حالش بد می‌شد، غش می‌کرد و می‌افتاد. مشکل قلبی هم دارد. چند روزی می‌افتاد بیمارستان دوباره برمی‌گشت خانه و روز از نو و روزی از نو. خلاصه که یک زیرزمین در کرج اجاره کردم، دوتا بچه‌ام با زنم رفتند کرج که زنم بتواند هر هفته به دیدن محسن برود. من هم در ورامین ماندم و در کارگاهی که کار می‌کنم، زندگی می‌کنم.

◆ چرا شما به کرج نرفتید؟

چطوری می‌رفتم خانم! کارم ورامین است. خرج کرایه این زیرزمین و خورد و خوراک را از کارگری درمی‌آورم. اگر می‌رفتم، دیگر کاری نداشتم، زندگی‌ام متلاشی شده است.

◆ چطور رضایت گرفتید؟

خدا شاهد است با بدبختی و بیچارگی. همان اول که این قتل اتفاق افتاد، من برای تسلیت رفتم. زنم را هم بردم. خداوکیلی آدم‌های خوبی هستند، اصلا هیچ چیز به ما نگفتند. منتظر بودم حتی با کتک من را بیرون کنند؛ ولی نکردند. خدا پدرشان را بیامرزد، واقعا خیلی انسانیت به خرج دادند. ما خیلی رفت‌وآمد کردیم. مادر آن خدابیامرز که می‌گفت فقط قصاص. حاضر نبود برای رضایت حرف بزند؛ اما خدا بچه‌های آقای حسینی، اجرای احکام ورامین را حفظ کند. خیلی تلاش کرد و آنها قبول کردند.

◆ شما خودتان بودید، رضایت می‌دادید؟

خدا شاهد است نمی‌دانم. گاهی خودم را جای پدر مقتول می‌گذارم، می‌فهمم حق دارد از من و پسرم متنفر باشد؛ اما همیشه با احترام با من برخورد کرد. همین بچه من که گناهکار است و بالاخره کسی را کشته، من آن‌قدر به او وابسته‌ام که دار و ندارم را فروختم و وام گرفتم و از دوست و آشنا گدایی کردم، توانستم یک بخشی از دیه را جور کنم. پس درک می‌کنم خانواده مقتول چه عذابی را تحمل می‌کنند.

◆ چقدر از مبلغ دیه را جور کرده‌اید و چقدر باقی مانده؟

یک‌میلیاردو ۵۰۰ میلیون تومان از ما پول خواسته‌اند که رضایت بدهند. خدا شاهد است که من ندارم. از اجرای احکام هم آمدند و وضعیت زندگی من را دیدند. زن و بچه من در یک زیرزمین زندگی می‌کنند. هرچه داشتم و نداشتم گذاشتم وسط، فامیل کمک کرد و بعد هم در میان اهالی ورامین گلریزان کردیم و یک وام هم گرفته‌ام، کلا شده ۵۰۰ میلیون تومان. یک جایی هم قول داده ۲۰۰ میلیون تومان وام بدهد. به خدا بدبختی می‌کشم. به اولیای دم حق می‌دهم، مقصر بچه من بوده؛ اما خدا شاهد است وضعیت من بدتر از آنهاست. آنها می‌دانند بچه‌شان نیست؛ اما من هفت سال است که هر صبح با هر تلفن همه تنم می‌لرزد و هر بار با خودم می‌گویم نکند تماس گرفتند برای ملاقات آخر. نکند بچه‌ام قصاص شود. آنها که پدر و مادر هستند، می‌دانند من در چه آتش دائمی گیر کرده‌ام. از طرفی زنم مریض شده، دوتا بچه دیگرم پاسوز این زندگی جهنمی شده‌اند.

◆ درخواستی از مردم داری؟

از مردم درخواست کمک دارم. تو را به هرکسی که برای‌تان عزیز است، کمکم کنید. کمک کنید شاید بتوانم از این جهنم خلاص شوم. این بچه بیرون بیاید، خودش باید کار کند و قسط‌ها را بدهد. با او شرط کرده‌ام. من می‌دانم بچه‌ام اشتباه کرده؛ اما راست می‌گویند آدم سگ شود، پدر و مادر نشود که همیشه پاسوز بچه است. به من و زنم رحم کنید. مردم کمک کنید بتوانم دیه را بدهم و این کابوس هفت‌ساله قصاص بچه‌ام تمام شود.